



نقد ادبی

- خوشامد به او مبرتو اکو و مرزهای تفسیر / دکتر محمد صنعتی
- گزارش مراسم شبی با او مبرتو اکو / رکسانا خالقی
- کوندر او ادبیات / خجسته کیهان

خوشآمد به امبرتو اکو

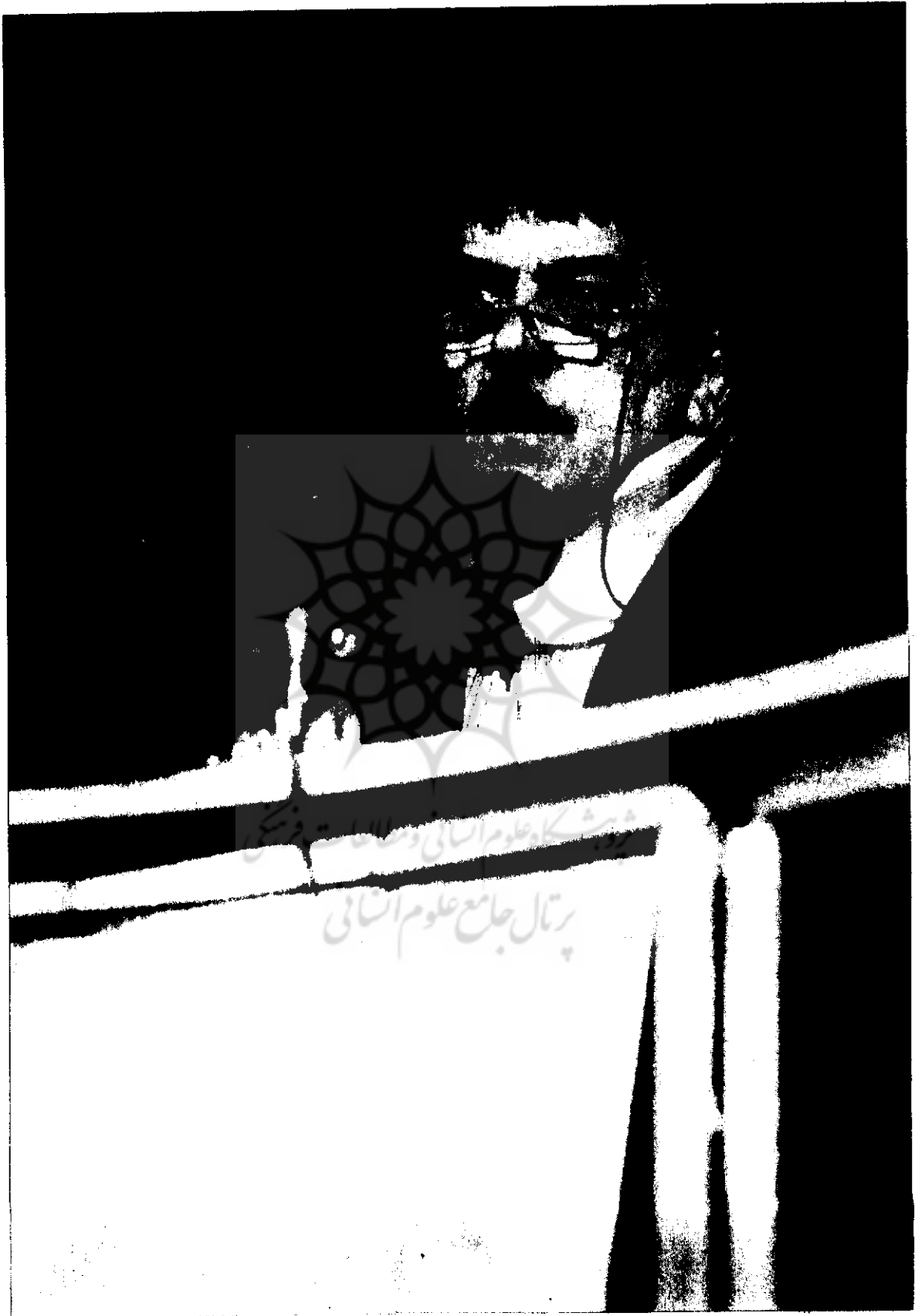
و مرزهای تفسیر

دکتر محمد صنعتی

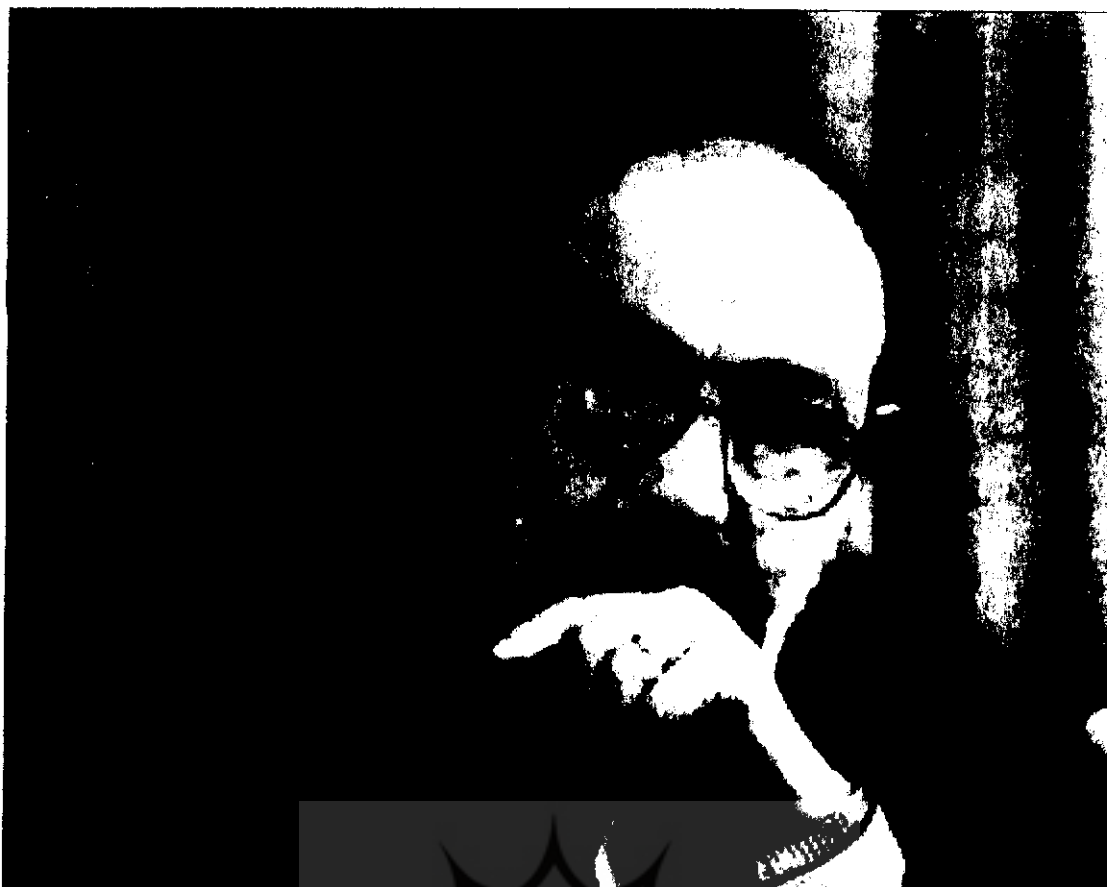
۲۷۸

شنیدم که از امبرتو اکو - به خاطر ویژه‌نامه بخارا - برای دیداری از ایران دعوت شده بوده و او دیدار را به دمی دیگر وعده داده است، و چه افسوس که نمی‌توانیم او را از نزدیک ببینیم، ولی لاقلاً وعده بخارا برای آوردن امبرتو اکو به ادبیات فارسی وعده خوبان نبوده است. اگر دانشگاه‌های ما - مانند دانشگاه‌های معتبر جهان، به خاطر نکو داشت اندیشمندان بزرگ معاصر هنوز برای خودآمدگی و فرصتی نمی‌شناسند - ولی خوانندگان فارسی زبان، بخصوص فرهیختگان این مرز و بوم که نگاهی به آینده و اندیشه‌های جستجوگر و پویای جهان مدرن دارند، ضرورت آشنائی با آراء و اندیشه‌های ذهن‌های پیشرو همعصر خود را به شدت درک می‌کنند و خوشبختانه طی دهه گذشته این پدیده فزونی بسیار داشته است، بسیار بیشتر از تمامی یک قرن که از تجددخواهی ایرانیان می‌گذرد - بخصوص اکنون که با نگاهی به گذشته، تاریخ مشروطه‌خواهی ایران بررسی و ارزیابی می‌شود - شایسته است که این مسئله نیز ارزیابی شود که چرا در دهه اخیر است که ما اینگونه در طلب دستیابی و آشنائی با متون کلیدی و نظریه‌پردازی‌های بنیادین مدرنیته و گفتمان انتقادی شده‌ایم؟ که در ۹ دهه پیش از آن، هرگز چنین اشتیاقی در روشنفکران و فرهیختگان ما مشاهده نمی‌شد، یا شاید هم چنین ضرورتی را حس نمی‌کردند! زیرا شاید گمان داشتند که مدرنیته را می‌شناسند و انگار همه چیز بدیهی بود!! ولی در چند سال اخیر، همزمان با پذیرش گفتمان انتقادی - لاقلاً توسط نسل جدیدی از فرهیختگان

و روشنفکران در جامعه ما - این ضرورت نیز بسیار بیش از پیش درک شده است، گواه آن ترجمه و انتشار متون بنیادی و کلیدی رنسانس، روشنگری و اغلب کتب مربوط به مدرنیته تا آخرین نظریه پردازی‌های روز آمد این حوزه است که افزایشی چنان چشمگیر داشته که شاید به یقین پیش از آن سابقه‌ای این چنین نداشته است، تا جایی که می‌توان آن را «نهضت ترجمه خودجوشی» بشمار آورد که شاید برای ما یادآور نهضت ترجمه متون عصر کلاسیک یونان به زبان لاتین در موطن اومبرتو اکو پیش از رنسانس باشد - و عامل مهمی در پیدایش آن نهضت. یا نهضت ترجمه‌ای که مأمون فرمان آن را داد و توانست چنان شکوفائی فرهنگی در تمدن اسلامی پدید آورد. شاید این اصیل‌ترین بخش «گفتگوی تمدن‌ها» است که اتفاقاً انگار همواره در حوالی یا همزمان با «برخورد تمدن‌ها» روی داده است. مثل این که برخورد تمدن‌ها و گفتگوی تمدن‌ها با هم رابطه نزدیک - شاید هم رابطه‌ای دیالکتیکی - داشته‌اند! تقابلی که هم‌اکنون ویرانگری و وحشت نبوده، سنتز ارزشمندی نیز به همراه داشته - نشانه‌ای برای امید ما به آینده - و انگار ما درست در همان نقطه عطف تکرار تاریخی قرار داریم - زمانی که بار دیگر دو فرهنگ در تقابل و لاجرم در تعامل با هم قرار گرفته‌اند و ما لااقل دو دهه است که این برخورد تمدن‌ها و گفتگوی تمدن‌ها را همزمان تجربه می‌کنیم! بنابراین، این رویدادی نیست که در آینده به انتظار آن باشیم، مدتهاست فرارسیده و آن هم درست در زمانی که مفهوم غرب‌زدگی «فردید - آل احمد» و تبعات آن، بیش از هر وقت دیگری در ایران طرفدار داشته و درست در همین زمان است که بیش از هر زمان دیگر، گفتگو بین فرهنگ ما و فرهنگ غرب در جریان بوده است و همان طور که گفتم در این سالهای اخیر است که بیش از هر زمان دیگر متون مدرنیته به زبان فارسی ترجمه شده است. از این روست که فکر می‌کنم ای کاش اومبرتو اکو امروز بین ما بود و ما می‌توانستیم این پدیده شگفت‌انگیز ایتالیائی را از نزدیک ببینیم و با او گفتگو کنیم. پس از دهه ۶۰ و آن غولهای عظیم سینما - فلینی، آنتونیونی، پازولینی، و بسکونتی، و سیکا و رژی - دیگر سالهاست ما با ذهن شگفت‌انگیز ایتالیائی دیگری در این ابعاد، برخورد و گفتگو نداشته‌ایم - شاید آنتونیونگری که اخیراً به ایران آمده بود. ولی اومبرتو اکو پدیده دیگری است! ذهنی پیشرو، آوانگارد و هم‌زمان متعادل‌کننده! شاید از این اذهان پیشرو متعادل‌کننده زیاد شناسیم. شاید هم فقط چند نفری را بتوان برشمرد، در دورانی که درست یا نادرست آن را عصر پست مدرنیته می‌خوانند، اذهانی مانند ریکور، گادامر و اومبرتو اکو نادرند. بویژه اومبرتو اکو - که ترکیب جالبی از فلسفه، زبان‌شناسی و قصه‌نویسی است. دانشمندی قصه‌نویس - یا قصه‌نویسی دانشمند! البته قصه نویسانی می‌شناسم که مثلاً پزشک باشند - مثل سعدی، خودمان، یا بهرام صادقی، تقی مدرس - ولی این که کسی بتواند هم هنرمندی آوانگارد باشد و هم دانشمندی پیشرو - پدیده‌ای مانند



● سخنرانی دکتر محمد صنعتی در شب اوم برتواکو (عکس از محسن سجادی)



● اوامبرتو اكو

اوامبرتو اكو به يقين پديده‌اي بسيار نادر است - بنا بر اين عجيب نيست اگر اين همه دانشگاه طراز اول به او دكتوراي افتخاري داده باشند! و بويژه عجيب نيست، وقتي كه اوامبرتو اكو را مي‌شناسيم و به نقش متعادل كننده او در اندیشه معاصر غرب پي مي‌بريم. از اين روست كه مي‌گويم ورود اوامبرتو اكو به ايران تاخير داشته است و به همين جهت هم هست كه براي صحبت خود اين مقدمه نسبتاً طولاني را لازم ديدم. چون صحبت من پيش از آن كه در مورد آراء اوامبرتو اكو و چگونگي مسائل نظري تفسير و تاويل باشد، در مورد همين نقش متعادل كننده و واقع‌بينانه وي در حوزه زيبائي‌شناسي و هرمنوتيك فلسفه معاصر غرب است، كه البته پيش از آن بايد به ضرورت حضور او در اندیشه شرقي كه فرهنگ ما بخشي از آن است، تأكيد شود كه اين روزها به شدت تحت تأثير بعضي آراء به اصطلاح راديكال مؤلفين و فيلسوفان پست مدرنيته قرار گرفته است - بخصوص كه ممكن است آن آراء به نادرست هم ترجمه شده و يا با كج فهمي و تحريف آموزش داده شوند. نگاه مي‌توانيد تصور كنيد كه چه بازار شامي پديد مي‌آيد! بازار شامي كه طی ۶۰ - ۷۰ سال گذشته در مورد آراء و آثار ماركس و فرويد داشته‌ايم! و اگر چنان بلائي بر سر نظريه‌هاي كساني آمد كه آراء و اندیشه‌هاي آنها نظام و سيستمي منسجم يا نسبتاً منسجم داشت، مي‌توان تصور كرد كه چه بلائي به سر اندیشه‌هاي پست مدرن يا پسا ساختار مدار (Post Structural) مي‌آيد، كه تشتت، آشفتگي و ابهام با آنها همراه است. و ديده‌ايم كه چه مترجمين و

مؤلفین و سخنوران و پست مدرن شناسانی در این خطه، بخصوص در چند سال اخیر، از این آب گل آلود بهره‌برداری کرده و تشتت ذهنی - عرفانی خود را نیز با تأثیرپذیری از آراء هایدگر و عرفان ایرانی (هر دو به روایت و تفسیرهای هانری کربن که خود البته جای بحث بسیار دارد) به آن تزریق کرده‌اند! و یکی دیگر از علل طرح مسئله تفسیر و تأویل نیز همین بوده که باید بحث آن به زمانی دیگر موکول شود^۳ زیرا همه این آشفتگی‌هایی که گفتم به اضافه ابهام و ابهام و رازمداری که در ذات فرهنگ ما هست و ابهام و ابهام حاشیه‌ای که در اندیشه‌های پست مدرن وجود دارد، به هم آمیخته شده و به نیهیلیسم بی در و پیکری رسیده که بسیار خطرناک شده است. به خصوص که مروجین این ایدئولوژی نیست مدار (نیهیلیست) که به هیچ رو از نوع نیهیلیسم نیچه یا تورگنیف - یعنی نیهیلیسم مبتنی بر اندیشه انتقادی مدرنیته نیست - بلکه باید آن را از نوع نیهیلیسم بودائی - عرفانی به شمار آورد که ریشه در نگرش‌های پیشامدرن شرقی دارد و اینان می‌کوشند با آن بار دیگر با نفی هر اندیشه و حرکتی، چنان بر طبل بی‌معنایی همه چیز بکوبند تا خاطره فانوس خیال را در جهان بینی ما زنده کنند - و این خطری است که چینی که در جریان خواست قدرت خود را شکست خورده و وامانده می‌بیند - خشم و کینه‌توزی روشنفکرانه‌اش را می‌خواهد این گونه آواری کند و بر سر همه چیز حتی تلاش‌های اصیل فرهنگی جاری نیز فرود آورد. البته سوء تفاهم روی ندهد، منظور من همه پیروان ایدئولوژی چپ و مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌های اصیل و راست اندیش نیست، بلکه نظرم آن افراد و یا گروههایی است که از آغاز هم قرائتی انحرافی، دفاعی (Defensive)، واکنشی یا ارتجاعی از مارکسیسم داشتند و طی ۱ - ۲ دهه گذشته نیز با تکیه بر آراء برخاسته از ویرانه‌های جنگ جهانی دوم و شکست انقلاب دانشجویی ۶۹ و «بودیسم و تائوئیسم غربی» و گاه با تحریف و کج فهمی آنها و با سوء استفاده از جو یأس آلود کنونی ما - چنان بر طبل این نیهیلیسم ویرانگر بکوبند که حتی در عرفان نیست مدار بر آمده از ویرانگری مغولان و تیموریان هم سابقه نداشته است! شاید فقط بتوان رد پای آن را در نگرش‌های یأس آلود چپ پس از کودتای ۲۸ مرداد یافت. این نظریه پردازان شکست و واماندگی ایرانی آراء فیلسوفان پسا ساختار مدار - (Post Structuralist) و پست مدرن، کسانی چون آدورنو، والتر بنیامین، فوکو، لکان و دریدا تا برسد به بدیو، ژیزک و آگامبن را دستمایه تلاش‌های خود برای کوبیدن و نفی هر گونه واقع‌بینی،

* بحث در مورد چرایی تجدید حیات عرفان و آمیختگی آن با تفسیرهای عرفانی از هایدگر، نیچه و یونگ در ایران نیم قرن گذشته و نقش و جایگاه هانری کربن در آن، که از اواسط دهه چهل تا اواسط دهه هفتاد - مقارن با اندیشه‌های پست مدرن در غرب رایج بوده است.

خردپذیری (Rationality) و معنا و حقیقتی می‌کنند که در این دوران وانفسا می‌خواهد در دل فرهنگ ما جان بگیرد! و این کینه‌توزی روشنفکرانه را با نظریه‌هایی چون برافکندن نقاب‌های نیچه‌ای، نقد ویرانگر کاشف حقیقت، آزادی اشتیاق (Freedom of Desire) دولوزی، حاشیه‌های ایهامی بنیامینی، امر منفی آدور نوئی، ساخت‌شکنی و تفسیر بی‌نهایت دریدائی، رخداد و حقیقت بدیوئی و یا شاید تفسیر نامحدود پیرسی (Piercean) و نقد مبتنی به پاسخ خواننده (Reader Response Criticism)، مرگ مؤلف و آراء رولان بارت بخصوص در جایی که با نقد جدید (New Criticism) انگلیسی - آمریکائی و فرمالیسم روسی از باختین، تودرف تا یا کوبسن و کریستیا همسوئی دارد، به هم آمیخته و با کج فهمی، خرد ستیزی و واقعیت‌گریزی از آن سلاحی ساخته‌اند برای نابود کردن هرگونه معنا، واقعیت و ارزشی در این جهان خاکی!! این دشمنان معنا و واقعیت به شکل متناقض (contradictory) و حتی ناسازواری (Paradoxical) در گفتارها و نوشتارهای مغشوش و ترجمه‌های نادقیق سرشار از ابهام و ایهام خود و نثری که گاه به گسستگی تداعی‌ها (Loosening of association) پهلو می‌زند، هرگونه «تفسیری از واقعیت» و رسیدن به هر «معنا»، هر «ارزش انسانی» هر واقعیت علمی و اصولاً هر امر واقعی (The Real) را به سیاق لکان - ژیرک ایرانی - عرفانی شده‌ای بی‌اهمیت و یاوه و در نهایت «بی‌معنا» می‌دانند. و در این آشفته بازار است که معقولیت، و واقع‌بینی او بر تو آکو به شدت حیاتی بنظر می‌رسد. - تا با آراء خود عقلانیتی به این پست مدرن ایرانی شده تزریق کند و با نظریه خود در مورد «مرزهای تفسیر» به ما بگوید که نه تفسیرهای گوناگون و بی‌نهایت که گاه در کاربرد ساخت‌شکنی دریدائی مطرح می‌شود، و نه «تفسیر نامحدود» (Unlimited interpretation) پیرس و نقد مبتنی بر پاسخ خواننده - هیچ کدام نمی‌توانند به معنای بی‌در و پیکر بودن تفسیر و یا بی‌معیار بودن درک ما از متن یا هر روایتی باشد - در واقع تفسیر بی‌شمار به آنجا نمی‌رسد که ما آن گونه به بی‌معنایی متن، یا هر اُبژه و موقعیتی برسیم که دیگر نتوان مثلاً آینشتاین را از گوجه‌فرنگی باز شناخت!! با در نظر گرفتن تفسیرهای متعدد خواننده از متن بالاخره همه با تفسیری واقع‌بینانه از واقعیت، هاملت رامردی می‌بینند که پدرش شاه بوده و کشته شده، ولی به آنجا نمی‌رسد که چون کورانی که به فیل رسیدند، خواننده‌ای هاملت را غذائی چون اُملت گمان کند و دیگری وی را زرافه‌ای در صحرای آفریقا بیابد و یا آن دیگری وی را با آسمان خراش امپراستیت اشتباه بگیرد! و یا آن گونه که او بر تو آکو می‌گوید اگر چنین باشد، و تفسیر نامحدود و بی‌نهایت باشد، باید بتوان از انجیل مسیحیان برای تعمیرات وسایل و دستگاههای خانگی، مانند دفترچه راهنمایی استفاده کرد و از روی آن به تعمیر یخچال و بخاری و اجاق گاز پرداخت! این مشکل برای درک مسئله تفسیر و تأویل هم فقط مشکل فرهنگ و جامعه ما نیست - بلکه در خود فرهنگ غرب نیز در

MA

LIBRE

Débarquement
américain
au Salon
du livre



DOSSIER
Mme
de Sévigné
le retour





● او میرتواکو

اوج تفسیرهای روانکاوانه فروید و از همان یکی دو دهه آغاز قرن بیستم این سوء تفاهم وجود داشته و مخالفان تفسیرهای روانکاوانه واقعاً گمان می‌کردند (یا فقط ابزار انتقادشان بود) که روانکاوان بدون هیچ پایه و اساس، و صرفاً به دلیل آن که تمرکزشان بر ناخودآگاه و در نتیجه بر امر ذهنی است، می‌توانند از پیچ پیچ روده‌هایشان هر تفسیر دور از واقعیتی را به تداعی‌های بیمار یا روایت‌های او نسبت دهند، و به این سوء تفاهم دامن می‌زدند که یا واقعیتی کاملاً عینی و براساس احکام پوزیتیویسم منطقی و اصل ابطال‌پذیری، اثبات‌پذیر است و یا به دلیل ذهنی بودن و درون‌نگرانه (introspective) بودن و ابطال‌ناپذیری، به دور از واقعیت علمی و بنابراین موهوم است! بر این اساس کارل پوپر تمامی آراء فروید، مارکس و داروین را غیر علمی و موهوم تلقی کرده و یا فوکو آنها را به عنوان نظریه‌های بزرگ رد می‌کرد. در واقع از آنجا که این گونه واقعیت علمی و اثبات‌مدارک به آنجا می‌رسید که ممکن بود بر بسیاری از واقعیت‌های جهان درونی انسان و آنچه که نمی‌توانست با ابزارهای موجود و روش‌شناسی علمی حاضر اثبات شود، از درجه واقعیت ساقط شده و به عنوان امر موهوم بی‌معنا تلقی شود. بنابراین نقد آن توسط اندیشمندان مکتب فرانکفورت، ساختارمداران و پست‌مدرن‌ها - حتی توسط برخی فیلسوفان تحلیلی، از آن جمله دیویدسون، کواین، رورتی و دیگران بسیار منطقی، ضروری و بجا باشد. ولی این نقد به آن معنا نبود که فکر کنیم واقعیت‌های علمی به این دلیل بی‌پایه و

یا اگر نقد جدید انگلیسی آمریکائی که تحت تأثیر تی. اس. الیوت (T. S. Eliot) شکل گرفته بود و به نظر می‌رسید با فرمالیست‌های روسی این هدف مشترک را داشته باشد که اثبات کند هنر «خودمختار» و مستقل است و نباید به یک سند تاریخی یا اجتماعی و یا به گواهی برای ذهن و روان کاهش داده شود، و از این نظر به شدت در برابر پوزیتیویست‌ها و مارکسیست‌ها قرار داشت و با تفسیرهای اجتماعی یا روانشناختی مخالفت می‌ورزید، مانند نقدهای ساختار مداران که در برابر این گونه تفسیرها می‌ایستادند و تفسیرهای ساختاری خود را راستین و صرفاً هنری تلقی می‌کردند! یا نقد مبتنی بر پاسخ خواننده که تفسیرهایی بر محور اهداف مؤلف، سرگذشت نامه وی و یا شرایط خلق اثر را بی‌مورد دانسته و صرفاً بر تفسیر خواننده متن، که می‌توانست در شرایط زمانی مکانی متفاوت به تفسیرهای گوناگون بی‌شمار برسد، تأکید داشتند. تا جایی که ممکن بود به تفسیرهای افراطی از مفهوم «مرگ مولف» رسیده و یا کسانی مانند سوزان سونتاگ در برابر هر تفسیری ایستند و فقط آن چه را که می‌تواند بلافاصله از متن فهمیده شود، جایز بشمارند. انگار که خالق متن یا خواننده - یا هر کس که در برابر ابژه یا واقعیتی از هر نوع قرار می‌گیرد و آن را دریافت می‌کند، می‌تواند بدون تفسیر واقعیت، متنی را درک کند! و انگار که هر گونه واقعیتی که انسان تجربه می‌کند و از آن جمله تجربه متن که خوانش آن است، تجربه واقعیت ناب آن بوده و نه تفسیر آن متن و یا آن واقعیت! در حالی که هر واقعیتی در واقع تفسیر واقعیت است. و بنابراین نمی‌توان «تفسیر بس» اعلام کرد، آن گونه که سونتاگ می‌خواست! هر گونه رویکرد پدیدة‌شناختی و توصیفی نیز ناگزیر تفسیر ابژه و موقعیت است. در واقع، همان‌گونه که امبرتو اکو در «تفسیر و تاریخ» می‌نویسد:

«وقتی دیالکتیک بین «حقوق متن‌ها و حقوق مفسران را مطالعه می‌کردم، برداشتم این بود که طی چند دهه اخیر، بر حقوق مفسران بیش از حد تأکید شده

است» (in interpretation and overinterpretation 23)

اکو در ادامه به نظریه‌های افراطی در این راستا انتقاد دارد، نظریه‌هایی که معتقدند «تنها خوانش معتبر یک متن اشتباه خوانش (misreading) است» و یا آنچه را تودروف (Todorov) با «بدخواهی پیشنهاد می‌کند» که «یک متن فقط پیک نیکی است که مولف واژه‌ها را به آنجا آورده و خوانندگان آن معنا را!»

او مبرتو اکو حق دارد که در این متن به تودروف حمله کند، چون وی تقریباً مولف را از حقوق حقه خود محروم کرده، وی را فقط حامل واژه‌ها بشمار می‌آورد و خالق اصلی را خوانندگان می‌داند، که انکار آشکار واقعیت است! همان‌گونه که حق دارد در پاراگراف بعد به روانکاو

هستی مدار ضد روانپزشکی چون دیوید کوپر، آر، دی. لنگ و گتاری نیز حمله کند که جنون را پایه و اساس سلامت روان می دانستند! لنگ توصیه می کرد که همه باید یک بار (LSD مصرف کنند و توهمات و اوهام اسکیزوفرنیک را تجربه کنند تا انسان های کاملتری شوند!! و گتاری و زوج فلسفی اش دولوز معتقد بودند که برای تبیین انسان و جامعه انسانی باید اسکیزوفرنیا را بنیان آن بدانیم! این روانکاوان فیلسوف - اشکال غربی و پست مدرن - شیخ فریدالدین عطار خودمان هستند که شعرش ضیافت عشق، جنون، مدهوشی و مرگ است (البته فقط در این جنبه، و گرنه آر. دی. لنگ، گتاری، دلوز نظریه پردازان بسیار باارزشی هستند که در راستای انسانی کردن پوزیتیویسم و مدرنیته، گامهای موثری برداشته اند). اما آنچه که آنان را به نظریه پردازی مانند تودورف، باختین، بارت و طرفداران «نقد جدید» یا «نقد خواننده محور» نزدیک می کند برخورد ضد اتوریته (Antiauthority) است که به یک سوگیری ضد قانون می رسد و می توان آن را در اندیشه سیاسی از سوئی نزدیک به آنارشیسم و از سوی دیگر نزدیک به پاپولیسم ارزیابی کرد!

در واقع در راستای مخالفت با اقتدارمداری «Authoritarianism» و استبداد، آنقدر پیش می روند که هرگونه اتوریته (دستور دار، مرجع قانون، یا دولت) را - که گونه ای پدر و قانون پدر است - رد می کنند. از این رو به آنارشیسم نزدیک می شوند. و از سوی دیگر در رد استبداد و اقتدارمداری، و در دفاع از حقوق توده ها (یا در رابطه با متن، حقوق خوانندگان که توده مفسران هستند) لزوم وجود دولت را رد می کنند (و در مورد متن حقوق مؤلف را).

بنابراین برای انکار حقوق مولف، مرگ او ضروری است! و کشتن او لازم! و اکنون با «مرگ مولف»، دیگر لازم نیست ۳۰ سال پس از فوت، بلکه بلافاصله پس از نخستین چاپ اثرش، می توان وی را از تمامی حقوق محروم و اثر را به نفع توده خوانندگان مصادره کرد! و گفت که آزادی اندیشه و بیان، خواست و آگاهی، انتخاب و هدف، حتی ذوق و سلیقه زیبایی شناختی مولف کاملاً بی اهمیت و بی مورد است! حتی می توان برای برقراری عدالت، ساخت شکنی امر «واپس زنی سخن محور» (Logocentric Repression) متعلق به تاریخ متافیزیک محورگی محوری (Phallogocentrism) مرد سالارانه، دست به یک انقلاب اساسی زد! - که البته فقط تکرار یک انقلاب است! تکرار انقلابی که مدتی است از شکست آن گذشته است! ولی می توان با تغییر عنوان - یعنی تغییر واژه شناسی - و نیز با تغییر «نام» و «امضاء» نظریه ای تازه برای انقلابی تازه ارائه کرد! زیرا در هنر و ادبیات و با در نظر گرفتن اهمیت مسئولیت مولف به پیروی از «ژدانف» بار دیگر - در این شکل جدید - می توان زیبایی شناسی را فدای اخلاق و ایدئولوژی کرد! - که البته این یکی نامش «واپس زنی سخن محور» نیست!! و نمی خواهیم ذوق و سلیقه و قریحه هنری مولف انکار شود! ولی صرفاً به خاطر ساخت شکنی و کشف معانی پنهان و البته با

محوریت ایدئولوژی‌ها (معیارها و ارزش‌ها)ی پسا استعماری (Postcolonial)، زنانه مداری (Feminism) و... هرگونه ایدئولوژی یا اخلاق دیگری، یا هر رخداد حقیقت جویانه پسا ساختار مداری در عصر سرمایه‌داری متأخر و تنها بخاطر «رها سازی امر واپس زده» (the Repressed.) و هدف غائی آزادی اشتیاق (Freedom of Desire) است، که می‌توانیم حتی متن را بازنویسی کنیم و نوشتاری روز آمد بیافرینیم و یا با پذیرفتن حقوق خوانندگان به مثابه مفسرین اساسی و اصیل متن بر بی‌نهایت بودن تفسیر صحنه بگذاریم و از آنجا البته هر قانون و قاعده و معیاری برای تفسیر و تأویل یا بی‌مورد است و یا در حکم قید و بند، واپس زننده بشمار می‌آید، که باید همچون اتوریته سرکوبگری آن را برانداخت. بنابراین نه تنها می‌توان پذیرفت که در حالت بی‌شماری، تفسیر معیار و قاعده‌ای ندارد! بلکه اصولاً در راستای آزادی اشتیاق و نیز در نظام نمادین ناخودآگاه هرگونه حد و مرز برای امیال و افعال انسان زائد بنظر می‌رسد! و قانون خود اتوریته واپس زننده‌ای است. از اینروست که با حذف اتوریته (مولف)، قاعده و معیار حذف می‌شود، و تفسیر می‌تواند نامحدود باشد و از آنجا تفسیر واقعیت و حتی خود واقعیت و هرگونه معنائی دست و پاگیر خواهد بود. این بوطیقای است که امبرتو اکو نمی‌پذیرد. او نه زیبایی‌شناسی را فدای اخلاق و ایدئولوژی می‌کند و نه تفسیر نامحدود را می‌پذیرد که به بی‌معنائی برسد. امبرتو اکو فقط فیلسوف نیست که بتواند به راحتی از سر زیبایی‌شناسی بگذرد و یا بی‌معنائی و خلاء را تاب آورد این بوطیقای دوران شکست و مرگ است، که با مرگ انسان و مرگ اروپا آغاز می‌شود که پل والرئ آن را پس از جنگ جهانی اول اعلام کرد. که البته پیش آیند آن مرگ خدا بود، که نیچه پیام آور آن شد. ولی با مرگ انسان، فلسفه و ادبیات غرب به مرگ سوژه و مرگ مولف هم رسید، که خالقی زمینی است پس. انگار که دیگر نه در آسمان خبری بود و نه در زمین! این ایدئولوژی را در «درآمدی به اندیشه مرگ در فلسفه غرب» باز گشوده‌ام. ایدئولوژی که لااقل بخش زمینی‌اش قرن‌هاست در شرق حضوری فعال دارد و در غرب نیز پس از جنگ جهانی اول حضوری آشکار پیدا می‌کند ولی بویژه پس از جنگ جهانی دوم و در تمام طول جنگ سرد و خطر نابودی اتمی جهان است که حضورش چشمگیر می‌شود و از دل آن مرگ اندیشی بار دیگر با مدرنیته به ستیز برمی‌خیزد، مرگ اندیشی که با بودیسم غربی، تائوئیسم غربی و عرفان شرقی بهم آمیخته شده و می‌خواهد هرگونه معنا و حقیقتی را در این جهان خاکی انکار کند و انگار یکسره خود را به سوی نا اندیشندگی و نیروانا پرتاپ می‌کند، رویارو با اپوکالیپس (Apocalypse)! نگرشی که گفته می‌شود ایران ما، مهد آن بوده و شاید هزاران سال است نه تنها در اینجا، بلکه در بقیه نقاط جهان نیز وجود داشته است بنابراین پست مدرنیته

در این جنبه نمی‌تواند نگرشی نو، انقلابی، یا آوانگارد باشد، بلکه گونه‌ای بازگشت به گذشته است، حضور گذشته در اکنون. پیتر زیما (Peter Zima) در کتاب «فلسفه نظریه ادبی مدرن» می‌نویسد که:

«چالش ساخت شکنی نه انقلابی است و نه درک‌ناپذیر، اگر آن را واکنشی نیچه‌ای به چند پیش زمینه خردپذیر یا هگلی بشمار آوریم که نشانه‌شناسان و مارکسیست‌ها هرگز آن را به پرسش نگرفتند.»

بنابراین نه تنها اندیشه تفسیر متعدد انقلابی نیست، تازه هم نیست، و گرچه با گذشت زمان تعدد تفسیر افزایش می‌یابد. ولی تفسیر بی‌حد و مرز نمی‌شود. زیما ادامه می‌دهد که:

«حتی پسا ساختار مداران و ساخت‌شکن‌ها بین خود می‌پذیرند که برخی تفسیرها مقبول‌تر از بعضی دیگر است، یعنی همانگونه که امبرتو اکو می‌گوید برای پروسه تفسیر حدود و ثغوری وجود دارد. (گرماس Greimas) اضافه می‌کند که این مرزها را بدون ارجاع آشکار به آواشناسی، معناشناسی و ساختارهای نحوی متن نمی‌توان تعیین کرد». گادامر (GADAMER) نیز که کتاب «حقیقت و روش» او بر تأویل معاصر آلمان اثر عمیق داشته و سهم عظیمی در برپائی نقد مبتنی بر پاسخ خواننده دارد، به تفسیر بی‌معیار و بی‌مرز معتقد نیست.

نتیجه این که به نظر من در آشفته بازار اندیشه‌های پست مدرن و مسئله تفسیر و تأویل در جامعه و فرهنگ ما - * که اندیشه اسطوره‌ای، رازمداری و ابهام و ابهام در آن غالب است - بیش از آن که نیاز به آراء پر از ابهام، ابهام و حمایت از این گونه اندیشه - که در آن به اشباع رسیده‌ایم - داشته باشیم، نیاز به خردپذیری و اندیشه روشن داریم. آن چه که ویتگنشتاین بر آن تأکید دارد. و این چیزی است که اگر بخواهیم بین پسا ساختار مداران و پست مدرن‌ها و فلسفه و نظریه پردازی کنتیننتال به دنبال آن باشیم، قطعاً پل ریکور، گادامر و امبرتو اکو آرائی روشن‌تر، منطقی‌تر و مقبول‌تر از دیگران دارند. و امبرتو اکو در کتاب «مرزهای تفسیر» و نیز در مناظره‌ای که با ریچارد رورتی، جاناناتان کولر و کریستین بروک - رز در ۱۹۹۲ داشت و در کتاب «تفسیر و زیاده تفسیر»

* من در این فرصت ضروری می‌دانم به این نکته هم اشاره کنم که این آشفتگی شاهدهی نیز در ترجمه این دو واژه هرمنوتیک و interpretation دارد که معلوم نیست - یا قانع کننده نیست - که به چه جهت واژه تأویل را برای interpretation به کار می‌برند - در جایی که حتی تفسیرهای قرآن هم اغلب با همین واژه «تفسیر» مشهور بوده‌اند. و تفسیر خواب هم با همین واژه interpretation متداول بوده است. و اگر هم بخواهیم برای این دو واژه انگلیسی، دو واژه فارسی داشته باشیم بهتر است واژه تفسیر را برای interpretation و تأویل را برای هرمنوتیک به کار ببریم تا از این آشفتگی بکاهیم.

منتشر شده، عقلانیت و تعادل را به این مناقشات باز می‌گرداند. و در برابر حفظ حقوق خوانندگان و مفسران از ضایع شدن حقوق خالقان و مؤلفان ادبیات و هنر احتراز می‌کند و معیار را در کنار تعدد تفسیر می‌گذارد، تا معنا و حقیقت به جهانی که سرگشتگی نشانه‌ها تهدیدش می‌کند، باز گردد.

منتشر شد:

- حاصل عمر / آلبرت اینشتین / ناصر موفقیان / ۲۳۴ ص / دو هزار تومان
- اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری / ماکس وبر / عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی / ۲۶۲ ص / ۲۵۰۰ تومان
- مبانی فلسفه هنر / آن شپرد / علی رامین / ۲۹۲ ص / ۲۵۰۰ تومان
- گزیده اشعار مسعود سعد / بکوشش حسین لسان / ۴۱۲ ص / ۳۰۰۰ تومان
- اودیسه / هومر / سعید نفیسی / ۵۷۶ ص / ۳۵۰۰ تومان
- گزیده غزلیات شمس / بکوشش محمدرضا شفیعی کدکنی / ۶۳۲ ص / ۵۵۰۰ تومان
- تاریخ جامع ادیان / جان بایرناس / علی اصغر حکمت / ۸۵۶ ص / ۶۵۰۰ تومان
- میراث باستانی ایران / ریچارد نلسون فرای / مسعود رجب‌نیا / ۵۱۰ ص / ۴۵۰۰ تومان
- نظریه نسبیت اینشتین / ماکس بورن / هوشنگ کرمان / ۴۰۲ ص / ۳۶۰۰ تومان
- ایران از آغاز تا اسلام / ر. گیرشمن / محمد معین / ۵۰۰ ص / ۳۶۰۰ تومان



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان الرضا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲، کد پستی ۱۱۵۱۷۸

صندوق پستی ۳۶۶-۱۱۵۱۷۵. تلفن: ۷۱-۸۷۷۲۵۶۹. فاکس: ۸۷۷۲۵۷۲

بخارا برقرار می کند

عقیدت او میرتو اکر

با سخنرانی

دکتر روبرتو توسکا

دکتر محمد صنعت

ناهید طباطبائی

سید ادیان

مهترنوش بهبودی

و آنتونیا شرکه

در خانه میرتو

کتاب

میرتو اکر



میشگاه علوم و مطالعات فرهنگی
کتابخانه و موزه سینه